

# بسم الله الرحمن الرحيم

سخنی در آغاز

## انتقاد از دین

### یا معیارهای دوگانه؟

انتقاد از ماده «نقد» گرفته شده، و به معنای جدا کردن طلای ناب از طلای ناخالص و شناخت میزان ناخالصی در آن است. و نقاد کسی است که با محکی که در دست دارد بتواند عیار طلاها را مشخص کند.

نقد صرفاً هنگامی پذیرفته می‌شود که در شخص او و ابزار کار وی دو صفت وجود داشته باشد:

۱. فرد امینی باشد، تا طلایی را که عیار آن ۱۸ است، دارنده عیار ۲۲، یا بالعکس معرفی نکند.

۲. محک و ابزاری که در اختیار دارد مورد پذیرش و کارآمدی خود را ثابت کرده باشد.

عین آنچه در نقد صرفاً گفته شد در نقد آرا و افکار نیز پیش می‌آید. فکر هر انسانی جز معصوم، قابل «نقد» و «بازشناسی» است. ولی باید توجه نمود مسأله نقد فکر، غیر از نفی آن یا «تخریب» آن است، بلکه نقد عبارت از بازگویی نقاط قوت و ضعف و ارزشیابی فکر است، چه بسا ممکن است پس از نقد، ارزش اندیشه دو چندان گردد، زیرا در پرتو نقد، درستی و استواری آن روشن‌تر گردد، همچنان که گاهی ممکن است بر اثر نقد، از موقعیت اندیشه کاسته شود.

ولی باید نقاد اندیشه، به سان صرفاً از دو ویژگی یاد شده، بهره‌مند باشد:

اولاً؛ در نقد اندیشه امانت را رعایت کند، فکر خود را بر اندیشه‌ای تحمیل نکند و به دیگر سخن، به دنبال منافع خود نبوده، بلکه منافع عموم و عدالت را در نظر داشته باشد. ثانیاً؛ ابزار و ادواتی که به منزله «محک» در اختیار دارد، مورد پذیرش همگان باشد، نه این که تنها با متر و میزان مورد پذیرش خود، همه را بسنجد و ارزش‌گذاری کند. با توجه به این مقدمه یادآور می‌شویم: تاریخچه انتقاد از دین، از یک فرد یهودی به نام «کارل مارکس» (۱۸۱۸-۱۸۸۳) آغاز شده است و او حرکت سیاسی خود را از نقد دین آغاز نموده و می‌گوید:

«انتقاد از دین، سرآغاز هرگونه انتقاد اجتماعی است».

اکنون باید دید آیا «کارل مارکس» از دو شرط یاد شده برخوردار بوده تا به نقد دین بپردازد؟

دربارۀ شرط نخست یادآور می‌شویم که: او سراغ آیین‌های واقعی نرفته و به نقد آیین کلیسایی زمان خود بسنده کرده است، او بدون این که از آیین صحیح مسیح و آیین خاتم برگی خواننده باشد، دست به انتقاد از دین به طور مطلق زده است، او در اثر پیشداوری، در واقع دین را نقد نکرده، بلکه به «نفی» دین پرداخته است و از نقاط قوت دین، چیزی به زبان نیاورده و به جنبه‌های منفی - آن هم از نظر خویش - بسنده نموده است.

یهودیان در قرون پیشین مخصوصاً در دوران حیات «مارکس» مورد نفرت شدید ملت و دولت آلمان بودند، و دینداری برای آنان، نوعی ایجاد حقارت کرده بود، و ناخودآگاه در صدد انتقام‌گیری از دین به نام آیین مسیحیت بودند. می‌گویند او دلدادۀ دختری مسیحی بود، اما به خاطر یهودی بودن او، کلیسا مانع از ازدواج آن دو شد، و همین، سبب شد که عقده مضاعفی پیدا کند، سرانجام، با طرح فلسفه خود، از دین، انتقام گرفت. بنابراین نمی‌توان او را یک فرد امین و واقع‌گرا خواند.

دربارۀ شرط دوم، مسأله روشن‌تر از شرط نخست است، زیرا ابزار و ادواتی که او و دیگر منتقدان از دین، می‌خواهند از آنها استفاده کنند، بسیار نارسا و غیر قابل اعتماد است، زیرا می‌خواهند با اصول مادیگری که مبتنی بر حس و تجربه است، دربارۀ مسائل

ماوراء طبیعی اظهار نظر کنند، در حالی که این ابزار و ادوات برای نقد امور حسی ساخته شده‌اند، نه برای نقد امور فراتر از تجربه و حسن.

\*\*\*

اشتباه مارکس را امروز اردوگاه غرب تکرار می‌کند، غریبان می‌خواهند مسائل دینی را از طریق «لیبرال دمکراسی» و یا «حقوق بشر» آن هم با نگاه مادی مورد بررسی قرار دهند. توگویی این اصول، وحی منزل و دین جدیدی هستند که خدشه‌پذیر نمی‌باشند. شگفت این است که آماده‌اند همه چیز را نقد کنند، اما خود را، نقدناپذیر می‌پندارند.

آنان با مسأله حقوق بشر با دو رویکرد، روبرو می‌شوند:

آنجا که حقوق بشر به نفع آنان و دولتهای غربی است، از آن دم می‌زنند و آنجا که حقوق بشر و دمکراسی بر خلاف خواست آنها باشد، سکوت می‌ورزند و خود را به نشنیدن می‌زنند!

همگان شنیدیم که برخی از «لیبرال دمکراتها» دفاع مردم غزه را تروریسم و وحشی‌گری دانستند ولی حملات اسرائیل به زنان و کودکان ویران کردن خانه مردم بی دفاع را دفاع مشروع شمردند! داوری آنان و به اصطلاح نقد آنان دچار دو نقطه ضعف روشن است:

۱. اولاً در نقد افکار و نظامها، گزینشی عمل می‌کنند: نظامی که مورد علاقه آنان نیست، بر آن می‌تازند و با همان اصول یاد شده، آن را به زیر ضربات نقد می‌گیرند.
۲. معیارهای دوگانه دارد، و به اصطلاح دارای دو کتاب گوناگون هستند، برای خود، حساب و کتابی جداگانه، و برای دیگران دفتر جداگانه دارند. هیچ‌گاه دیده نشده است که آنها در کنار ملت‌های ضعیف و مستضعف که حقوقشان پایمال شده، بایستند و از آنها دفاع کنند. همیشه با قدرتهای بزرگ همسو شده و توجیه گر اعمال آنان می‌باشند.

امروز رادیوها و تلویزیون‌های پر شنونده و پر بیننده، نظیر سی.ان.ان، بی.بی.سی و روزنامه‌های پر تیراژ در اختیار این منتقدان از دین است. و هر چه می‌خواهند درباره دین و متدینان می‌گویند و می‌نویسند و می‌برند و می‌دوزند، اما آیا حاضرند پاسخ دین و

دینداران را هم از همان تریبونها و در همان سطح و دامنه پخش کنند؟ امکان ندارد. بنابراین آزادی بیان، برای خود آنهاست، نه برای دیگران.

اکنون رادیوهای قدرتهای بزرگ، تهمت تروریسم را به تعالیم اسلام و به مسلمانان وارد می‌کنند، ولی هرگز اجازه دفاع به آنان و پاسخ به این اتهامات از تریبونهای خود نمی‌دهند، در حالی که این نوع برخورد بر خلاف آزادی بیان است که خود آنها، از آن دم می‌زنند.

در کشوری به اصطلاح آزاد مانند فرانسه که دم از حریت می‌زند، حقوق ۱۰ میلیون مسلمان زیر پا نهاده شده، حتی دختر مسلمان حق ندارد، در محیط زندگی و تحصیل و کار، به دین خویش عمل کند و با روسری در کلاس درس یا محل کار، حاضر شود، و پلیس با قدرت از این کار جلوگیری می‌کند، آیا این «پارادوکس» نیست؟

شگفت اینجاست که اخیراً همین لیبرال دمکراتها برای خود «مقدسات جدیدی» را پدید آورده‌اند و آن را جزء عقاید و دین خود قرار می‌دهند تا آنجا که صهیونیسم، «هولوکاست» را بسیار مقدس و محترم می‌شمرد و انتقاد از آن را جرم و مستحق مجازات می‌داند، در حالی که «هولوکاست» در صورت صحت یک حادثه تاریخی نیمه اول قرن بیستم است و کاری به عقاید و مقدسات یهود ندارد. صهیونیسم، از میان حوادث تاریخی، آنچه را که سیاست او را در اشغال فلسطین موجه می‌سازد، جزء عقاید قرار داده، و برای آن تقدس قائل شده و منتقدان آن را مستحق مجازات می‌داند. و کشورهای اروپایی را به عناوین مختلف تحت نفوذ قرار داده است به طوری که اگر کسی در این کشورها هولوکاست را مورد انتقاد قرار دهد، به شدت مجازات و از هستی ساقط می‌شود. بالاتر از همه این که انتقاد از هولوکاست را در مقابل اهانت به رسول اکرم ﷺ قرار می‌دهند و در حقیقت با تحریک روزنامه نگاران و کاریکاتوریست‌ها می‌خواهند انتقام خود را از مسلمانان بگیرند، ولی آیا این دو با هم قابل قیاس است؟ آنان با این عمل رشته‌های خود را پنبه می‌کنند و آن اصل کلی را که می‌گفتند همه چیز باید قابل انتقاد باشد، زیر سؤال می‌برند.